

زیر نور صحنه

آنچه تئاتری‌ها از هزار و یک شب می‌آموزند

آیینا قطب‌ی یعقوبی

● هزار و یک شب یکی از گنجینه‌های ادبیات مکتوب شرقی است که خارج از ابهام‌هایی که درباب خاستگاه اصلیش در تمام این سال‌ها مطرح بوده،تاثیر عظیم‌وشگرفی بر دنیای ادبیات و هنر شرق و غرب زمین گذارده‌است.خط اصلی داستان،روایت‌زنی به‌نام‌شهرزاد است که‌برای غلبه بر مرگ،هزار و یک شب‌برای پادشاهی خشمگین و مستبد(شهریار) که‌رادمه‌به‌کشتن دختران سرزمین خودکر ده‌قصه‌می گوید و در خلال داستان هاشهربارادگرگون کرده‌وبر مرگ چیره می‌شود.در حقیقت‌شهرزادباتیروی‌مادینه که‌حامل‌وپاسدار فرهنگ عامیانه‌وقصه‌گویی است‌وبه‌مددشب که‌به‌سبب رازآلودگی و ابهام همیشه‌عنصری زنانه‌محسوب می‌شده، به‌جنگ اقتدار مسلط مردانه می‌رود.اقتداری که‌به‌مبارزه و حذف‌نانگی کم‌ریسته‌است.شهرزادبه‌جادوی کلمه،توأمان غلبه‌بر مرگ‌واستحاله‌شرارت‌به‌خبرامحقق می‌شود.عملی که‌تنها به‌نیروی زنانگی میسر است.نیروی مادینه‌ای که‌در جدال بازنه‌در انتها به‌آن می‌آمیزد‌واز تلفیقش‌زندگی و حیات رنگین کمانی شکل می‌گیرد،همچون نمادبین و یانگ،عملی که‌یادآور کارت یازدهم‌تاروت به‌نام‌نیرووست که‌زنی را‌تصویر می‌کند که‌دهان ششیری را می‌پندودر تفسیرش،مدد گرفتن از نیروی زنانه‌وجود را‌تنهارا استیلا بر تمامیت‌خواهی قدرت می‌داند‌وشهرزاد به‌مدت تسلط بر عملش موفق می‌شود‌تابلوسیفه‌فرقصه‌گویی‌اش بر مرگ چیره‌شده‌وبه‌مدد محتوای قصه‌هایش شهریار را‌متحول سازد.بی‌شک‌هزار و یک‌شب‌نیز همانند تمامی گنجینه‌های ادبی عامیانه و کلاسیک جهان،توانسته به یکی از منابع مهم در اقتباس‌های هنری بدل‌شود.اقتباس‌هایی که‌گاه‌از فرم مدد گرفته‌اند و گاه‌محتوا را‌منظور خویش ساخته‌اند.مدیوم تئاتر نیز که‌شاید بسیار بیشتر از باقی‌مدیوم‌های هنری‌ولمدار اسطوره‌ها و آیین‌های باستانی است-چرا که‌خود‌از همین آیین‌ها زاده‌شده-در‌سای فراوانی را‌از هزار و یک شب می‌آموزد. آموز‌دهای مهمی که‌جنبه کاربردیشان می‌تواند از تئاتر کلاسیک تا‌وانگادرت‌رین انواع تئاتر را‌هم‌شامل شود.یکی از مهم‌ترین این آموزه‌ها تعلیق است.تعلیق یکی از مهم‌ترین عناصر یک طرح‌دراماتیک و عنصر پیش‌برنده داستان و نگه‌دارنده مخاطب است.در حقیقت کشش اصلی متن به‌مدت تعلیق محقق می‌شود‌وشهرزاد بهترین آموز‌گار درس تعلیق به‌تئاتری‌هاست.اوبرای غلبه بر مرگ داستان‌هایش را‌در انحطاطی حساس و طلایی‌رها کرده‌با به داستانی دیگر پیوند می‌زند تا‌شوق شهریار برای دانستن‌را به مستمکی برای یک شب‌بیشتر زنده‌ماندن،بدل کند.دومین درس هزار و یک‌شب‌برای تئاتری‌ها شروع‌وابضیت‌یاحادثه است.شهرزاد قصه‌هایش را‌از لحظه‌وا شروع می‌کند و بدون توضیح‌و پیش‌زمینه‌مخاطب‌را به‌امیان داستان‌بر نمی‌تابی‌می‌کند و این‌گونه‌مخاطب‌را در جای خود می‌جکوب می‌سازد.شروع‌یا وضعت،شروع نمایش همراه با‌اکت‌یاحادثه‌است که‌از نظر بسیاری از نظریه‌پردازان تئاتری‌بهترین شیوه‌اغاز یک‌نمایش است.ششوبه‌ای که‌کلاسیک‌و یوسان قدرتمندی همچون شکسپیر بهترین نمونه‌هایش را‌عرضه کرده‌اند‌و شاید یکی از بهترین مثال‌های این آغاز،اِبوتان صحنه‌آغازین نمایش ادیب شهریار سوفوکل باشد.

سومین آموزه شیوه‌داستان در داستان در روایتگری شهرزاد است.داستان در داستان نوعی فرم‌روایتگری است که‌هم‌در قلب داستان اصلی،داستانی فرعی‌تر روایت شده که‌هم‌کشش و تعلیق‌را شکل داده‌و هم‌به‌غنا و پویایی متن کمک می‌کند.شهرزاد قصه‌ای را‌آغاز می‌کند‌و از میانه‌ قصه‌به‌دل قصه‌تاز-هنر تر نقب زده‌وقصه‌تازه‌تر را‌به‌قصه دیگری پیوند می‌زند.این گونه‌کلافی را‌به‌هم می‌تند‌و با هزار و یک شب شهریار را‌به دنبال خود می‌کشاند.آوردن قصه‌های فرعی در دل نمایشنامه‌های قدرتمند نیز خاصیت جادویی قصه‌های شهرزاد را‌تکرار می‌کنند. تکنیکی که‌برشت در تئاتر بسیار از آن بهره برده‌است. چهارمین درس هزار و یک شب،تغییر جایگاه‌اروی داستان مناسب‌با فرم قصه‌است.راوی قصه‌های شهرزاد در داستان‌های مختلف بارها و بارها تغییر می‌کند.گاهی وزیر و گاهی دهقان،گاه پیر مردی و گاه‌زنی است.در حقیقت‌سازواره این هزارتوی عجیب به‌مدد روایان ساخته‌شکل می‌گسرد.روایتی که‌در شهرزاد به‌وحدت می‌رسد.تکنیک شکست روایت و تغییر جایگاه‌راوی نیز یکی از تکنیک‌های جذاب تئاتری است که‌اتفاقات در دنیای تئاتر مدرن طرطرفان فراوانی دارد. این چهارمین درس البته در‌س دیگری را‌نیز در‌خود نهفته دارد.در قصه‌های شهرزاد به‌سبب همین خصلت‌روایان متعبد،بارها اتفاق می‌افتد که‌پروتاگونیست یک داستان به‌اروی داستان بعدی و آنتاگونیست یک داستان به‌همین وسیله‌به پروتاگونیست یک قصه‌دیگر بدل می‌شوند.این سیالیت که‌به‌مدد روایت‌های‌تور‌تور حاصل شده‌ی می‌تواند یکی از تکنیک‌های جذاب تئاتر باشد. پنجمین آموزه در زبان‌شهرزاد نهفته‌است و می‌توان آن را‌زیر متن دیالوگ نامید.شهرزاد همان‌طور که‌در مقدمه گفته‌شده‌برای توأمان غلبه‌بر مرگ و استتخاله‌شرارت،قصه‌ی می‌گوید‌و از این‌رو در زیر متن قصه‌هایش اراده‌ای برای تحول شهریار نهفته‌است.درواقع او به‌مددن بودن‌و اینکه‌نژان همواره در تاریخ حرف‌های حقیقی خود را‌در زیر متن جملات‌ظاهری به‌زبان می‌آورد،نمقصود بنیادینش را‌در کلام‌ظاهری‌ن، می‌پیدد و این راز آلودگی واین به‌زبان‌نمیده‌های گفته‌شده،یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی شهرزاد است که‌می‌تواند یکی از اصلی‌ترین خصایص یک دیالوگ خوب و حرف‌های برای یک متن نمایشی باشد. عملی که‌به‌متن، چندلایگی و غنا می‌بخشد.آخرین آموزه‌ای که‌در این مجال اندک می‌توان به‌آن پرداخت،روح‌پشت‌را دهنده‌آزادی در هزار و یک شب‌است.شهرزاد نویدبخش راهایی است چرا که‌بالفون روایتگری هم‌خود و هم‌مردمان سرزمین‌اش را‌راهایی رویشیده و نوید نیایی بهتر می‌دهد.این نویدبخشی شاید یکی از مهم‌ترین وظایف خصایل تئاتر از دیرباز تا‌امروز بوده باشد.نویدی که‌غیبت‌اش فرامرزهای تاریکی‌ومرگ را‌ندامد می‌بخشد.قصه‌که‌به‌اینجارسید،سپیده‌دمید‌وشهرزاد لب ازسخن گفتن‌فریوست...

ماریوس بار گاس یوسا پروپی قرار است در قامت شهریار هزار و یک شب روی صحنه برود. این خبری بود که چهارشنبه گذشته در همه جهان منتشر شد و مورد توجه بسیار از اهالی فرهنگ و هنر قرار گرفت و البته جامعه تئاتری جهان را تحت تاثیر خودش قرار داد. اگر چه به دلیل نام یوسا که یکی از مهم‌ترین چهره‌های ادبی جهان در سسی ساله اخیر است، می‌توان به این خبر نگاه کرد اما در این گزارش قصد داریم به وجه تئاتری آن بپردازیم.

شهریار هزار و یک شب

ماریوس بار گاس یوسا پروپی بعد از کسب نوبل ادبی در سن ۷۳ سالگی هم دنبال تجربه است. داستان‌نویس، مقاله‌نویس، سیاست‌مدار و روزنامه‌نگار اهل پرو که بی‌تردید یکی از مهم‌ترین رمان‌نویسان و مقاله‌نویسان معاصر آمریکای جنوبی و از معتبر ترین نویسندگان نسل خود است، یک روز در سیاست می‌شود و در مقام وزیرسون کاندیدای ریاست جمهوری پرو می‌شود. یک‌بار دیگر نیز در قامت گزارشگر عراق می‌شود و عراقی را به تصویر می‌کشد که از جنگ بزرگ و سقوط صدام پر از زخم است. اما حالا او دهه هشتم زندگی قصد دارد بازبگری تئاتر را تجربه کند و اقتدار بازیگری را نیز به دفترچه‌اش اضافه کند.

او چهارشنبه گذشته در گفت و گویی با روزنامه LIVINIG PERU چاپ لیما اعلام کرد که در آستانه ۷۴ سالگی قرار است در نقش شهریار انتقام جوی هزار و یک شب به روی صحنه تئاتر برود. این نمایش را الویس یوسا پسر عموی جوان نویسنده بزرگ کارگردانی می‌کند و نقش شهرزاد و مقابل یوسا را بنسا سابا (دلبوسکی) بازیگر جوان و سرشناس تئاتر پرو بازی می‌کند. این نمایش در دست در آخر این روز سال ۱۳۸۹ و ۱۰ روز مانده به جشن تولد برنده نوبل ادبی ۲۰۱۰ در تئاتر لازربنا به صحنه می‌رود.

یوسا در گفت‌وگوی کوتاه خود با این نشریه پربویی گفته است به دلیل جذابیت‌هایی که این داستان‌ها برایش داشته قصد دارد در نقش شهریار ی بازی کند که آغازگر داستان است: «هردی که هرشب به تلافی خیانت‌محرم یک دختر جوان را به عقد خود در می‌آورد و سحر گاه او را می‌کشد تا اینکه شهرزاد برای نجات دختران وارد داستان می‌شود.» نقش مقابل این نویسنده و سیاستمدار سرشناس را بنسا سابا بازی می‌کند. بازیگر جوانی که نه تنها در نقش شهرزاد و رای داستان‌ها ظاهر می‌شود،همه شخصیت‌هایی که خلق می‌کند را نیز بازی خواهد کرد. از نقش زن جوانی که در بند عفريت اسیر شده است تا تاجر هندی و ماهیگیر و دخترانش. یوسا در باره او گفته: «ونساهنر مند جوانی است که در این تئاتر نقش دشواری را ایفا می‌کند. او به خاطر شهرزاد بودن باید در همه نقش‌های متفاوتی که خلق می‌کند بازی کند.» نویسنده سوز به بیان این که شهرزاد شخصیت منحصر به فردی دارد معتقد است: «تلاش شهرزاد را رسیدن از رسیدن از مرگ به زندگی، شهرزاد در ابتدا قصد دارد که با ازدواج با شهریار و به

خطر انداختن جان خود جان دختران را نجات دهد اما در نهایت عشق و زهر را با هم می‌آمیزد و ششق جای تلخی را می‌گیرد و

جان شهرزاد نجات پیدا می‌کند.

هزار و یک شب یا هزار افسان

حضور یوسا در هزار و یک شب برای اهالی تئاتر و فرهنگ ایران از یک جنبه دیگر هم مورد توجه است. این نویسنده اهل پرو قرار است در مجموعه داستان‌هایی بازی کند که در بخشی از تاریخ ادبیات جهان به عنوان داستان‌های عربی یا قصه‌های شرقی مشهور است؛ اما همه کسانی که درباره این داستان‌ها پژوهش کردند بر این عقیده هستند که ریشه این داستان‌ها مجموعه داستان‌هایی به نام هزار افسان است که به دوران پیش از اسلام و داستان‌های ایرانی بر می‌گردد. این داستان‌ها داستان‌های پادشاهی به نام شهریار یا که به دلیل انتقام از همسرش هر شب خون دختر جوانی را که به عقد خود در آورده، می‌ریزد. تا این که شهرزاد دختر وزیر شهریار تصمیم می‌گیرد با به خطر انداختن جانش، جان دختران سرزمینش را نجات دهد. او در شب ازدواجش برای خواهرش دین‌آزاد که به همراه او به کاخ شاه آمده است داستانی را تعریف می‌کند و پایان قصه را تمام می‌گذارد و می‌گوید اگر شهریار او را نکشد باقی داستان را برای او تعریف می‌کند. این جریان در هزار و یک شب ادامه می‌یابد و در نهایت شهریار او را می‌بخشد و او بعد از این زمان از مرگ نجات می‌یابد.

بسیاری از پژوهشگران چون بهرام بیضایی که شب هزار و یکم را با محوریت هزار و یک شب به روی صحنه برده است معتقدند که ریشه این داستان‌ها در مجموعه داستان‌هایی به نام هزار افسان است که در دوران پیش از اسلام روایت می‌شده است. او شهرزاد و دین‌آزاد را با دختران جمشید شهرنواز و ارنواز

به بهانه حضور برنده جایزه نوبل ادبی در تئاتر هزار و یک شب یوسای نویسنده در قامت شهریار

فرزانه ابراهیمزاده



یکی می‌داند که در دام ضحاک مار دوش بودند و با کمک از مایل و گر مایل جان جوانان را از دست مارهای او نجات می‌دادند. البته برخی از نویسندگان دوران اسلامی مانند ابن الندیم این داستان‌ها را به استر همسر خسایار شای هخامنشی نیز نسبت داده است. این داستان‌ها بعد از اسلام به میان نویسندگان عرب رفت و با افزوده شدن داستان‌هایی از خلفای عباسی به ویژه هارون الرشید شکل عربی به خود گرفت. هزار افسان وقتی به عربی ترجمه شد، نخست الف خرافه و سپس الف لیله خوانده شد، و چنانکه حکمت می‌گوید در زمان خلفای فاطمی مصر به صورت الف لیله و لیل (هزار شب و یک شب) در آمده‌است.

در سال ۱۲۵۹ هجری قمری، در زمان محمد شاه به دست عبداللطیف طسوجی به فارسی ترجمه شد (این کتاب دارای ارزش تاریخی است اما سار کل یک سوم کتاب اصلی را هم شامل نمی‌شود.) و میرزا محمد علی سرشوش اصفهانی اشعاری به فارسی برای داستان‌های آن سروده‌است که تا زمان ناصر الدین‌شاه ادامه داشته‌است. نخستین ترجمه هزار و یک‌شب به زبان‌های اروپایی در قرن ۱۶ میلادی به دست انتشار گالان به فرانسوی در آمد و در سال ۱۷۰۴ میلادی منتشر شد. سر پرچارد بر تون نخستین ترجمه انگلیسی این کتاب را در ۱۸۸۵ عرضه کرد. بورخس همه آثارش را مدیون هزار و یک شب می‌دانست و تأثیر آن بر بسیاری از نویسندگان معروف جهان از جمله کسانی چون جیمز جویس انکارناپذیر است. اما در میان همه این نویسندگان شیفتگی یوسا به هزار و یک شب شیفتگی عجیبی است.

یوسا و هزار و یک شب حضور ماریوس بار گاس یوسا در نقش شهریار هزار و یک شب همانقدر که برای اهالی تئاتر شگفت انگیز است به همان

اندازه برای اهالی ادبیات آشنا است. دارنده نشان سروانتس در هنگام دریافت نشانش گفته بود که سال‌هاست هزار و یک شب به عنوان یکی از زیباترین اثر ادبی جهان بخشی از زندگی‌اش را به خود اختصاص داده است. او گفته بود که از خواندن دن کیشوت و هزار و یک شب هیچگاه خسته نمی‌شود و با تمجید از داستان‌های هزار و یک شب‌از قصد خود برای بازنویسی هزار و یک شب گفته بود. به اعتقاد یوسا «تمثیل شهریار و شهرزاد، تمثیل زنده است. داستان مردی مستبد وستمگر که هر شب با یک ماجرای در هم پیچیده روبه‌رو می‌شود. در نهایت هم دست از خونریزی بر می‌دارد. تغییری که مدیون شهرزاد و داستان‌های او است. داستان‌هایی که عشق را جایگزین نفرت می‌کند. حالا ظاهرا این تلاش نمایشنامه‌ای شده است که خودش بازیگر نقش شهریار ی را دارد. یوسا در هزار و یک شب خود از داستان‌های علاءالدین و چراغ جادو، او بابا و چهل دزد بغداد، سندباد بحری استفاده کرده و آنها را در قالب داستان‌های مدرن آورده است.

یوسا و تئاتر

در زندگی‌نامه یوسا کارهای متفاوتی وجود دارد اما هیچگاه بازبگری در این میان نبوده‌است. یعنی آن چه به عنوان زندگی رسمی برنده نوبل ادبی ۲۰۱۰ منتشر شده است بازبگری نبوده است. می‌دانیم که به جز هزار و یک‌شب یوسا در جوانی و در سال‌های دهه ۸۰ و نمایشنامه نوشته است. یکی «دوشیزه تاکنکا» و دیگری «کاتی واسپ آبی» که در سال ۱۹۸۴ منتشر شد. نکته مهم در این نمایشنامه‌ها این است که او در این دو اثر تأثیر زیادی از شیوه داستان در داستان هزار و یک‌شب برد و به شیوه شهرزاد داستان‌های نمایشنامه‌هایش را روایت کرد. دوشیزه تاکنکا داستان نویسنده‌ای بود که عقیده داشت نوشتن تنها راه راه‌شدن و فراموشی از گذشته است. در کاتی کندی داستان همسر آدم پولداری است که یک نویسنده را استخدام می‌کند تا سفرنامه‌جی‌اش‌و را به آفریقا بنویسد، هر دوی این نمایشنامه‌ها بر اساس شیوه داستان‌هایی است که در میان خود داستان دیگری را روایت می‌کند. البته یوسا در رمان خاله خولیا نیز ماجرای شخصی‌ای را می‌گوید که داستان‌های رادیویی می‌نویسد و در مردی که حرف نمی‌زد که شبیه‌ترین داستان یوسا به هزار و یک شب است او از زبان مردی می‌نویسد که به قبایل بدوی آمازون می‌رود و داستان‌های آنها را می‌شنود. در حقیقت این شبیه‌ای از آشتارین شیوه‌هایی که یوسا در آثارش را بسته است.

یوسا همیشه میل به شناخت و تجربه کردن دارد و حضورش در هزار و یک شب شاهد خوبی بر این مدعاست، با این که او دست به هر کاری زده‌است بهترین بوده، حالا باید منتظر ماند تا دید این نویسنده بزرگ آمریکای لاتین در قامت شهریار که خیز و بسدل چگونه در مقابل شهرزاد ای بازی می‌کند یا بازی با جانش مجموعه‌ای از داستان‌های منحصر به فرد به وجود می‌آورد.

– دادن سالن در تهران قطعی است؟

قول را که گرفته‌ام و قرار است یکی از دو سالن چهارسو یا سایه را برای اجرای عمومی‌وا احتمالا به مدت ۳۰ شب به ما بدهند.

– نمایش بعد از وقفه‌ای که افتاد چقدر تغییر کرد؟

بعد از اینکه تمرین نمایش سال پیش منتفی شد و به جشنواره بیست و هشتم تئاتر فجر هم رایه ندادیم با بابک صفی‌خانی به عنوان دراماتورژ کار حرف زدیم. متن قبلی را او نوشته بود و قرار شد این متن را هم دراماتورژی‌کنند. – شما که امسال هم «مرثیه خواب» را بدون حضور سعید ذهنی روی صحنه بردید.

بله آقای ذهنی امسال هم بازی نکرد اما ما نمایش را این‌قدر می‌شماریم تا به بیست و یکم برسیم و تکرار روی صحنه بردیم چون داشت دیر می‌شد. – بشیمان تشدید که یک سال به خاطر بازی او کارتان را متوقف کردید و در نهایت هم نتیجه‌ای نداشت؟ به دلیل زحماتی که آقای ذهنی برای این نمایش کشیده بود و موسیقی کار را ساخته، نمی‌خواستیم هیچ‌کس را جای او بگذارم و اصلا به همین دلیل از حضور در جشنواره انصراف دادم. اما بعدا به من گفت که اصلا تمایلی به بازی کردن ندارد و احساس می‌کند کار اصلی‌اش چیز دیگری است و باید به رسالتش که همان موسیقی است برسد من هم گفت مشکلی ندارد و انتها به عنوان آهنگساز در این کار حضور دارم. –ارژنگ امیرفضلی چطور توانست خودش را به گروه برساند؟ این همه عجله شما و حضور نداشتن او سر تمرین‌ها به کار لطمه نزد؟

گروه را همراهی می‌کنند و دیگر بازیگران مثل رامین راستاد، مهشاد مخبری، یزدان جبرایی و همایون تمدن هم که از ابتدا در کار حضور داشتند. – بعد از این نمایش باز هم تئاتر کار می‌کنید؟ مقدمات ساخت فیلم جدیدم را فراهم کنم احتمالا از فضای تئاتر فاصله بگیرم. پروانه ساخت را گرفته‌ام و به دنبال تهیه‌سازی ساخت هستیم و هر وقت که ساختن این فیلم جدی شد خبر آن را می‌دهم.

آنتراکت

نمایش امیراتور و ملازمان از یک نا... فروغ سجادی

● نه‌نوشته‌ای نه‌خوانده‌ایم. فقط باور کرده‌ایم که قرار است نمایش همیشگی را تا نه‌دنبال کنیم، می‌خواستیم باور نکنیم اما چاره‌ای جز این نبود و نیست ما با باورهایمان زنده‌ایم. سکوت قبل از آغاز در صحنه سیاه ما را می‌گیرد، اما دیداریم شاید این بار پایان دیگری برای نمایش‌ما باشد.

امپراتوری که راه می‌افتد، شعف همیشگی ما را می‌گیرد، ما راه‌فرهنگمان می‌شناسند و فرهنگمان را به ما، امپراتور که تعیین می‌شود ملازمان هم یکی یکی جور، نور می‌آید و صحنه همان همیشگی است. امپراتور دیالوگ‌های نگفته را می‌گوید، میزانش‌ها که شکل گرفت بار دیگر ششغی ما را فرا می‌گیرد، دیگر همه چیز با همه چیز جور است، پروژ کنترول‌ها نومی‌کنیم و صحنه‌ها را آب و جارو این بار نمایشنامه‌ای را می‌بینیم که گفته‌اند تازه‌ترین است، امپراتور امر می‌کند ملازمان اطلاعات، ماهم بیرون گود نشستست‌ایم و فقط منتظریم، تاریخ که همیشه تکرار شده‌است. تکرار می‌شود؟

نور می‌رود، می‌آید، امپراتور سربازانش را می‌چیند، صحنه ظاهرا صحنه روبه‌راهی است و ملازمان از هیچ چیز دریغ نمی‌کنند. خوشحالیم تا اینجا ی نمایشنامه را خوب اجرا کردند، این چندمین بار است که خومان را به صحنه سپرده‌ایم؟ هر کدام شماره‌ای از دهمنام می‌گذرد و بیشترمان می‌شماریم از یک تابست کمی آن سوتر از بیست‌خوابمان می‌برد.

تبت کرده‌ایم، تجماع بالا می‌رود این قدر که صحنه داغ می‌شود هذیان می‌شنویم و هذیان می‌گوییم تجماع مسری است، تب‌همه را می‌گیرد، همه تماشاگران داغ شده‌اند، ملازمان هذیان می‌گویند...

دیگر یادمان رفته در کدام صحنه این نمایشنامه که خودمان رقم زدیم، خواب بودیم و کدام صحنه ییادار؟ بیست و چند بار، همه چیز را تکرار می‌کنیم و در این دور باطل است که واقعیت را می‌باییم، باز هم تکرار همیشگی، و پایان همان پایانی که حدس می‌زدیم، امپراتور ما این بار هم امپراتور نشود، دست می‌زنیم، چون عادت کرده‌ایم که برای هر پایانی دست‌نیزیم، بغل دستی‌غری‌م‌زندودست، مادتست می‌زنیم‌وسکوت می‌کنیم.

بیرون سالن، هواخنک‌تر از همیشه‌است، خنکی می‌آید، یاپاین می‌آورد، ما خواب بودیم یا خواب دیدیم، یادم می‌آید با لایایی‌های که شنیدیم خوابمان برد، چه دیدیم، چند دیدیم، چند دوست داشتیم، بینیم؟

یکی می‌گوید جوجه را آخر یازیم بشمارید هنوز چند داستان دیگر در راه است، ما عادت کرده‌ایم جوجه را اول پاییز بشماریم.

کافه‌های آن حوالی بهترین جابرای شمردن جوجه‌ها در پاییز است، یکی گفت سال‌هاست جوجه‌ها را نمی‌شمارند، ما هم که می‌شماریم هر بار یکی کم‌است.

منت‌های ضعیف و کارگردانی‌های پر انشکال را از لیست خارج می‌کنیم، به پنج می‌رسیم، به‌زای‌های ناپخته را هم به پای شتاب‌های همیشگی می‌گذاریم، به هفت می‌رسیم، هفت عدد مقدسی است، بعد نوبت به میهمانان خارجی می‌رسد، از هر سه تا یکی را می‌شماریم، خودمان جدی گرفتیم عادت‌شان دادیم هر چه در چنته دارند بر ایمان رونکنند. به ۱۰ می‌رسیم پوسیدگی تالارها و سالن‌هایمان را با اغماض به لیست اضافه می‌کنیم، چند تا ادر لیست گذشته می‌گذاریم بماند، تأخیرها و بی‌نظمی‌ها را هم برای شیرینی کار حساب می‌کنیم تازه به ۱۵ رسیدیم، به ترس عجیبی ما را فرامی‌گیرد، ترس انتخاب‌داوری...

یادمان می‌آید چقدر بد انتخاب کرده‌ایم و انتخاب شده‌ایم، ما را خوب داوری نکرد اما همه داوران خوبی هستیم، حالا به شماره‌هجدید رسیدیم. به بازیبنی‌ها که می‌رسیم دوباره از اول می‌شماریم دوع و دوشایلیمان باهم مخلوط می‌شود، نمی‌دانیم کدام تجربه نبود کدام تجربه تکراری؟ کدام ادر لیست گذشته بنگاریم و کدام ادر لیست گذشته می‌گذاریم؟ این‌قدر می‌شماریم تا به بیست و یکم برسیم و تکرار می‌کنیم آن قدر که تهرجانی‌تور ا هم تکرار می‌کنیم و بار دیگری را با اغماض می‌پذیریم و دیگری را بارنگ و تابعت تاریخ و ادبیاتمان و سوسمی را به خاطر اسم و رسم کارگردان.

به ۲۵ می‌رسیده بودیم که یاد سفرهای دورو دراز ادینبورگ تا فرانسه و... می‌افتیم و سوغاتی‌هایی که بر ایمان آوردند، اینجا کمی تندتر می‌شماریم، نفسمان به شماره می‌افتد وقتی فکر می‌کنیم ارزنی هم از فستیوال‌های بزرگ دنیا به‌مانر سید؟ و تنها سیر وسیاحتی نبود و تجدیدآب‌و‌هوا بی تازه، بفکر می‌کنیم یا ما، اشتباه‌شمرده‌ایم یا آنها دریغ کرده‌اند؟ به ۲۶ عدد می‌رسیده، قناعت می‌کنیم در شمردن، مشکل ازمانیت‌به‌ما یاد ندادند، درست‌شماریم، شور می‌گیرد مان انگار اولین بار است که داریم ضعف‌هایمان را می‌شماریم، با خودمان می‌گوییم حداقل این بار خوب راه رفتیم و خوب حرف زدیم، صدایمان هم به تماشاگر می‌رسد.

طعم تلخ قهوه دهانمان را خشک می‌کند، جرعه‌ای آب، یکی دیگری می‌شماریم، جرعه‌ای قهوه می‌شماریم ۲۷، هر چه به آخر می‌رسیم شمرده‌مان آسان‌تر و راحت‌تر می‌شود اما با کندی پیش می‌رود، به ۲۸ می‌رسیده‌ایم که سرو کله میهمانان جدید پیدا می‌شود.

دختر و دستک، کتاب و پوستر، عکس و برچسب را همه جامی چسبانیام و همه جا، جار می‌زنیم که ما این هستیم و آن، این کرده‌ایم و آن...

به ۲۹ می‌رسیم که یکی می‌گوید بشمار از کافه برویم می‌زنیم دیر شده، در تالار را می‌پندند، نمایش تازه‌ای روی صحنه‌است؛ «جوجه‌ا آخر پاییزی‌م شمارند».